



کتابخانه
مؤسسه و نهادهای



قوچعلی وجوجه خرو سربا

تقدیم به همه کسانی که بر راستی معتقدند :
 هر انقلابی که بر علیه استبداد و استعمار و استثمار باشد انقلابی اسلامی
 است و هر انسانی که بر ضد استبداد و استعمار و استثمار قیام کند مسلمان .



قوچعلی وجوجه خرو سها

حائری جعفری

اقتباس از : دکتر علی شریعتی

مقدمه و اضافات - حسین - ح .

چاپ و پخش از انتشارات شریعتی

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

مهرماه ۱۳۵۹

روشنفکران متعهد مسلمان ، باید هنر حرف زدن با شش مخاطب را تمرین کنند :
روشنفکران جهان ، برادران مسلمان ، توده شهری ، زنان ، روستائیان و بچه‌ها مان .
تمام کوشش کسانی که مثل ما فکر می‌کنند باید یکی این باشد که آن چیزی را که فرا
می‌گیرند در سطح تخصصی ، آن را در سطح عامیانه پائین بیاورند و در دسترس مردم قرار
دهند ، این بزرگترین کار روشن فکر در مسیر خود آگاهی مردم است .

و باین شکل اصطلاحاتی که معنی شده و در یک جهت گیری فکری نوین ، مبانی اعتقادی
و مسائل اجتماعی و فلسفی را طرح و تدوین کرده و برای شما قابل قبول است ، می‌توانید
همین محتوا و فکر و تفسیر تازه را با یک زبان دیگری در سطح پائین تر بدون اصطلاحات
تخصصی و فنی ، حتی در سطح کودکان پائین بیاورید ، و باین شکل یک فکر را از این حوضچه
اولیه اش که جوشیده و توی همین استخر محدود می‌ماند ، بطرف سرزمینهای دیگری که
سطح اش پائین تر است کانال کشی کنیم و باین شکل است که یک فکر در همه سطوح و
ابعاد گوناگون این جامعه شیوع پیدا می‌کند و همه جا را می‌گیرد .

مُسری ترین چیزی که در دنیا وجود دارد که از آتش زودتر سرایت می‌کند فکر است ،
حتی توی این جامعه ما بقدری آمادگی پذیرش فکر تازه وجود دارد که اگر تجربه
کنید خواهید دید که اصلاً " برایتان قابل تصور نبوده که بشود با یک کلمه توی یک ده
کاملاً " منجمدی که هر کس سرش بخودش بند است و مثل اینکه در قرن بوق زندگی می‌کند
اگر کلمه‌ای آگاهانه انتخاب شده باشد ، آگاهانه و صمیمانه بکاررفته باشد ، و در آن حقیقت
موج بزند و براساس شناخت مخاطب انتخاب شده باشد خواهید دید که می‌توانید بینش
اجتماعی آنها را از لحاظ ذهنی و فکری دگرگون کنید .

و این تنها راهی است که میتوان امیدوار شد که ایدئولوژی می‌تواند ریشه بگیرد و
آسیب پذیری اش بسیار کم بشود .



مخاطبی که ما با او رابطه نداریم ، در حالی که توی خانه ما هست ، و پاره تن ما ، و وارث ما هست ، اما هیچگونه رابطه ذهنی با او نمیتوانیم برقرار کنیم ، بچه ها هستند .

و بالاخص درحساسترین و بحرانی ترین سنین ، دوره نوجوانی ، دوره ای که مغز شروع می کند به شکفتن ، بحرف زدن به بحث و کنجکاوی ، اما دربرابرش ما ساکت ایم و هیچ نداریم بهش بدهیم و او یا همچنان ساکت ، منجمد ، عقده دار و منحط می ماند و یا ازراههای دیگری سیراب میشود که زهر در آن وجود دارد .

و بعد که می فهمیم سلامتیش را از دست داده فریاد می کشیم ، درحالی که باید این فریاد را علیه خودمان بکشیم و این و آن را مقصر می دانیم درحالی که مسئول نخستین اش خودمان هستیم .

بابا علی

بچه‌های انقلاب سلام . شما حتما هم دوست بزرگتان بابا علی را خوب می‌شناسید و هم دشمن وحشی‌تان شیطان بزرگ یعنی آمریکا را . همان شیطانی که بقول نویسنده بزرگ "شاندل" حتی به اسکیموها در قطب شمال - که همیشه یخبندان است - یخچال می‌فروشد . همان شیطانی که بابا علی می‌گوید پشه را در هوا نعل میکند .

لابد شنیده‌اید که می‌گویند روزی ، صاحبخانه‌ای ، دزدی را که داشت اسباب و اثاثیه خانه او را سرقت میکرد ، دید . دنبالش کرد تا او را دستگیر کند . دزد پا بفرار گذاشت . صاحبخانه دنبالش می‌دوید و فریاد می‌زد : آهای مردم دزد را بگیرید ، دزد را بگیرید ، دزد هم برای اینکه رد پا گم کند همینطور که می‌دوید ، داد می‌زد : دزد را بگیرید ، دزد را بگیرید . و مردم گیج شده بودند که دزد کدام است ؟ !

آره بچه‌ها ، در این انقلاب ماهم ، خیلی‌ها هستند که خودشان آمریکائی و ضد انقلابند اما برای اغفال مردم بهرکسی که مخالف آنها باشد ، برچسب می‌زنند که آمریکائی است و نوکر شرق و غرب است و اینها همه برای این است که ما دوست و دشمن خودمان را شناسیم و بقول "علی بزرگ" گرفتار "شبه" شویم . تا دوستانمان را بجای اینکه

و شیعه، جنگ فارس و کرد و همه برای دزدیدن لحاف ما و نفت ما و از دست دادن وقت ما و تلف کردن نسل ماست.

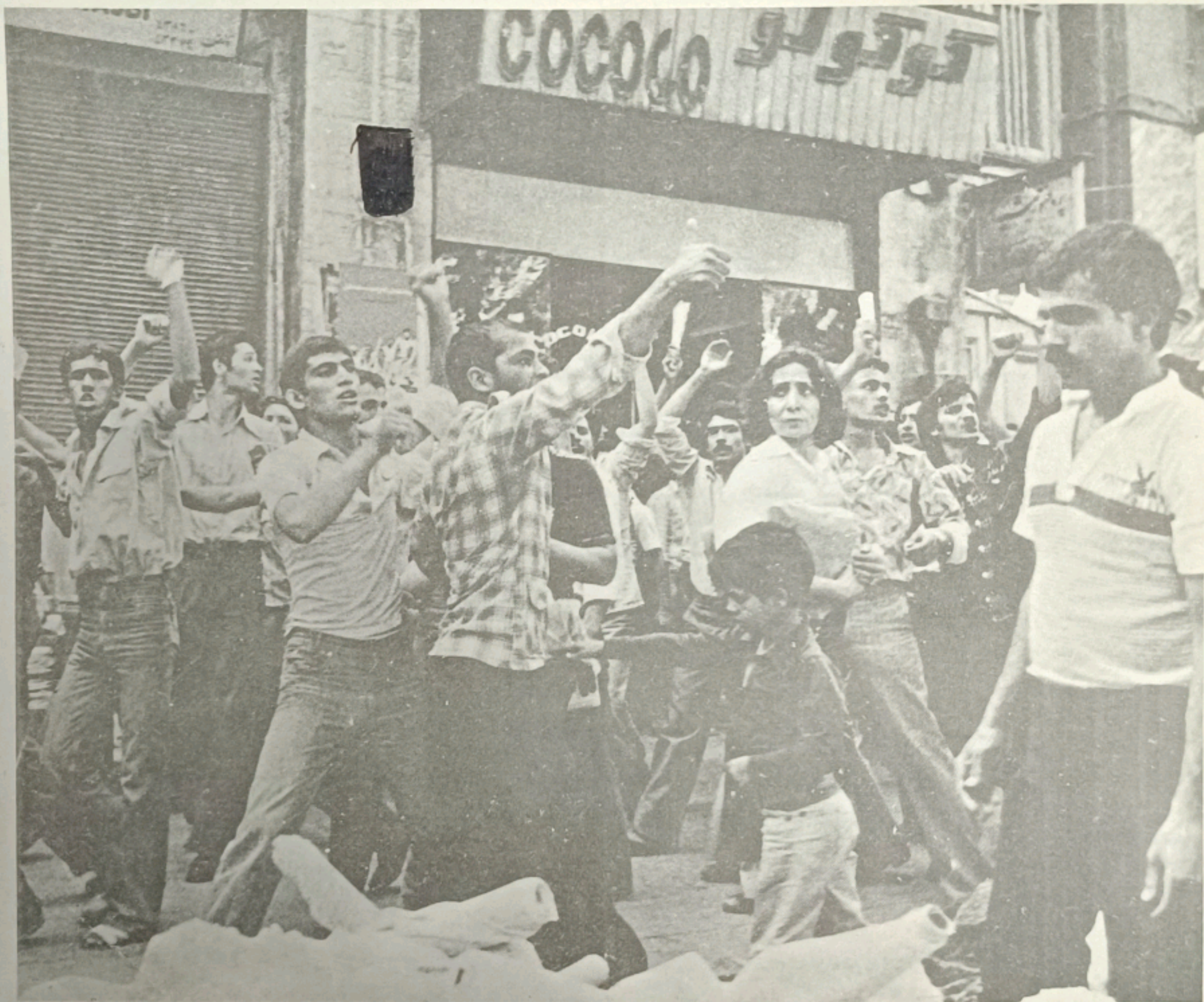
باباعلی می‌گوید: همین الان بین ما چقدر دعاواها، کشمکشها و جنگهاست که هریک از طرفین دعوا که پیروز بشوند، پوچ است و نتیجه‌اش برای ما هیچ. (۱)

اینها جنگهایی است دروغین و فرعی برای اینکه مسئله اصلی. مطرح نشود، از آن جنگهایی که باباعلی در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گفت:

گاهی ما را به جنگ می‌بردند، جنگ علیه کسانی که نمی‌شناختیم و شمشیر کشیدن بروی کسانی که نسبت بآنها هیچ کینه‌ای نمی‌ورزیدیم. و حتی کسانی که همزاد و هم طبقه و هم سرنوشت ما بودند. جنگ دوگروهی که باهم می‌جنگیدند بدون اینکه هم را بشناسند و برای کسانی که باهم نمی‌جنگیدند اما هم را می‌شناختند.

این است که آمریکای مکار و جهان خوار که جز به شیطان زرد (طلا)

(۱) در طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، در همین ایران، برای اینکه مسئله شرکت نفت مطرح نشود، ۱۸ الی ۲۰ تا جنگ‌زرگری درست شد! "باباعلی"



بهیچ چیز فکر نمی کند ، برای فراموش کردن جنگ های واقعی — با دشمنان اصلی . — می خواهد بمردم ما حالی کند که دیگر انقلاب تمام شده و هم شاه مرده و هم آمریکا دست از سر ما برداشته ، تا مردم خیالشان راحت شود و دنبال کار و زندگی خودشان بروند و آنوقت یانکی ها یواش یواش جلو بیایند .

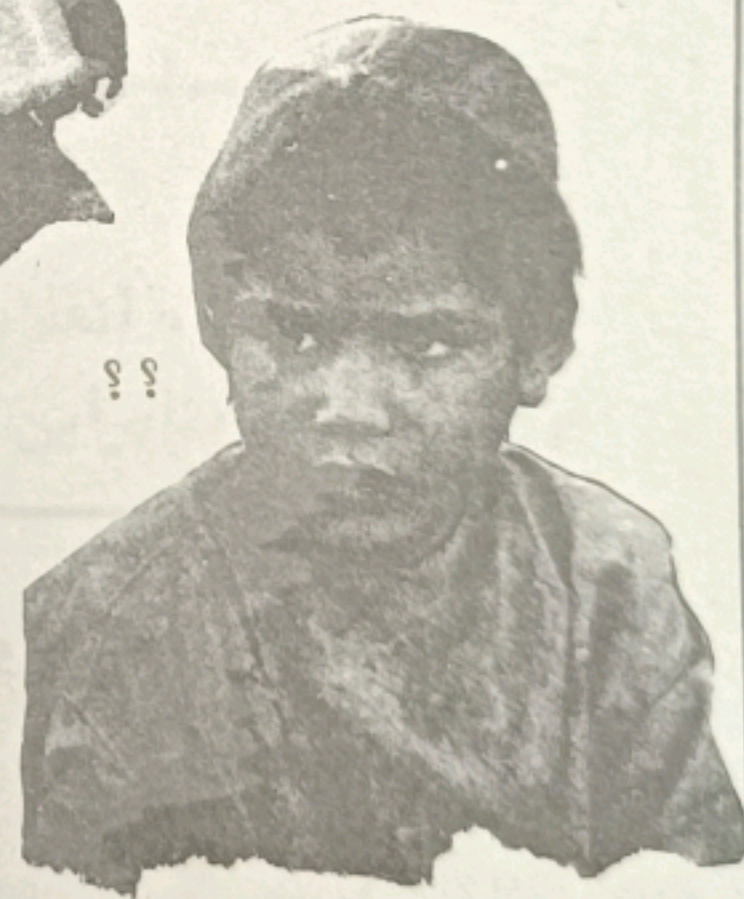
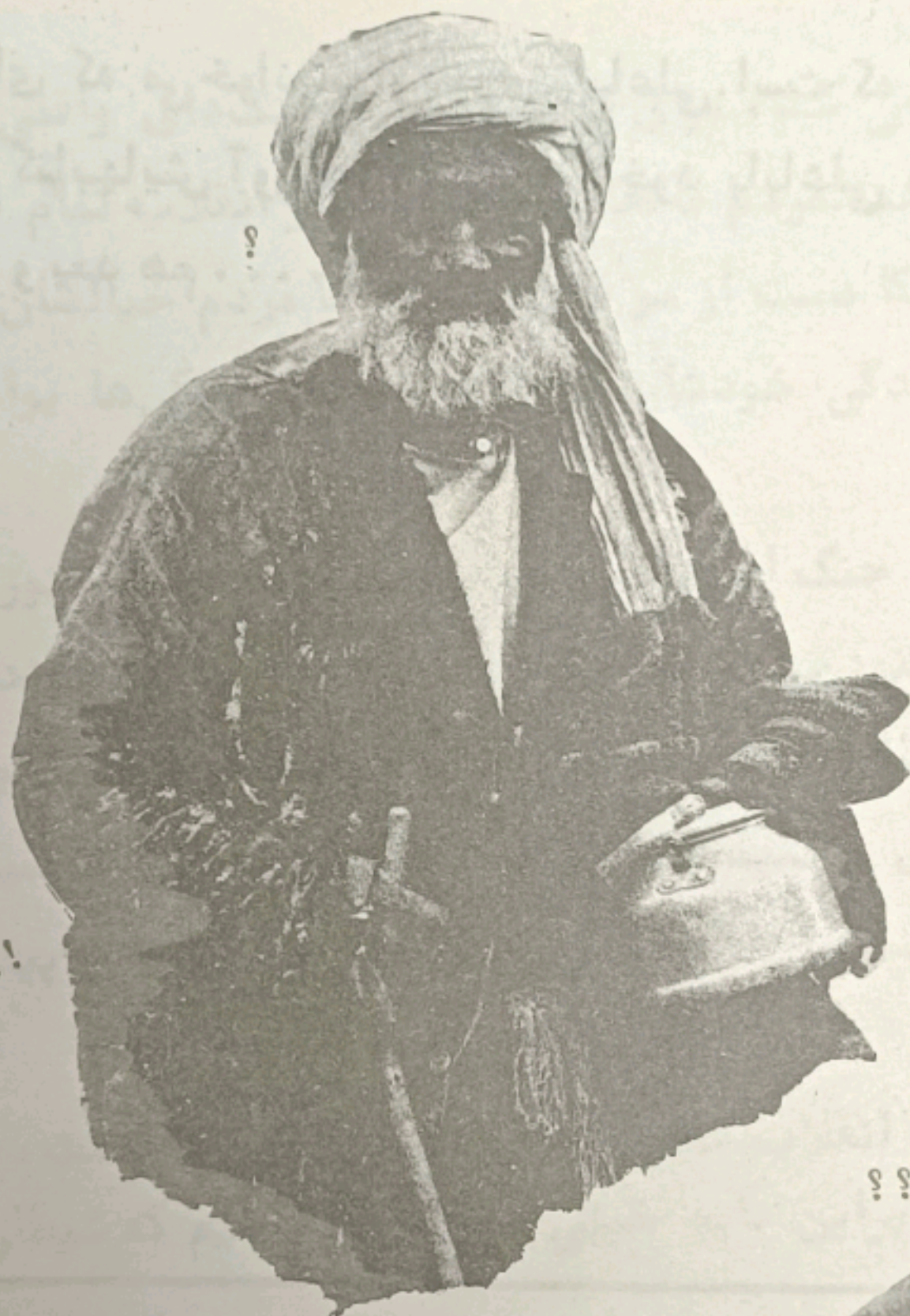
درست مثل جنگ احد که پیغمبر میگفت مردم جنگ هنوز تمام نشده . سنگرها را رها نکنید . اما یکعده گوش نکردند . همینکه دیدند دشمن دیگر دیده نمیشود خیال کردند که فرار کرده ، دست از جنگ کشیدند و سرگرم جمع کردن اموال و غنیمت ها شدند . ناگهان دشمن که کمین کرده بود ، حمله کرد و مسلمانها را شکست داد و حتی نزدیک بود پیغمبر هم کشته شود .

بله بچه ها ، انقلاب تمام نشده و تازمانی که زر هست ، زور هست و تزویر هست ، بنابراین باید خیلی گوش بزننگ باشیم که شیطان ها به ایران بر می گردند .

واما قصه‌ای که می‌خوانید از خود باباعلی است که در یکی دوتا از
سخنرانی‌ها و کتابهایش آورده (۲) و حالا خود باباعلی قصه را برای شما
تعریف می‌کند و بعد هم

حسین - ح . پائیز ۵۹

(۲) در کتاب قاسطین، ناکشین و مارقین و کتاب خودآگاهی و استحمار.



قوچعلی و جوجه خروسها

در دهات ما یعنی در مزینان ، یک سید مقدس و زرنگی هست با اسم
قوچعلی .

یک روز همین قوچعلی به عموی من که خیلی به خروس علاقه دارد
می گوید :

فلانی ، در ده بغل دستی یعنی در بهمن آباد ، جوجه خروسهای
خیلی سالم و خوب و جوان و چاق و چله را می دهند یکی پنج تومان !
عموی من با نا باوری می گوید :

چطور چنین چیزی ممکن است که در مزینان جوجه خروس ده تومان
باشد و در نیم فرسخی مزینان پنج تومان ؟ تو دروغ می گوئی !

قوچعلی. جواب می دهد: چطور ندارد آقا. چه دروغی! شما پولش را بدهید، بنده الان برایتان حاضر می کنم.

عموهم پنجاه تومان باو می دهد و قوچعلی. پنجاه تومان را می گیرد و می رود و یکساعته ده تا جوجه خروس حاضر می کند! عمو می بیند که بله، راست گفت. جوجه خروسها چاق و چله هستند، حقیقی هستند، نر هستند و "آمریکائی" هم نیستند (!؟).
و خلاصه خیلی خوشحال می شود!!

از این ماجرا، دوسه ماهی می گذرد تا اینکه یک روز دائی حسین که یکی از اقوام قدیمی ماست و در همان بهمن آباد زندگی می کند، برای دیدن و حال و احوال پرسى عمو، به مزینان می آید. دائی حسین ضمن صحبت ها می گوید:

.... راستی، ما چند ماهی پیش، مرغی را خوابانندیم و نذر کردیم که از ده تا تخم مرغ، هرچه خروس درآمد، به شما هدیه کنیم. اتفاقا از شانس شما، ماشاءالله هرده تایش خروس درآمد!

دوسه ماه قبل که قوچعلی آمده بود بهمن آباد، ما هم جوجه خروسها

را دادیم به او که به شما بدهند! خب نگفتی جوجه خروس ها
خوب بودند؟

عمو: کدام جوجه خروس ها؟!

دائی حسین: همان ده تائی که دادیم قوچعلی، آورد خدمت شما!

عمو: قوچعلی؟ او که یکی پنج تومان پولش را گرفت.

دائی حسین: پنج تومان چیه؟ جوجه خروس در بهمن آباد از اینجا

گرانتر است!

در این اثناء ناگهان قوچعلی، سرزده و بی خبر، سر می رسد و می بیند
که صاحب جوجه خروس ها در کنار عمو نشسته است... شستش خبردار
میشود که "... بله! دم خروس آمده بیرون..." با هوشیاری استعماری
خود، بلافاصله با حالت آشفتگی و با لحن مسلسل وار، بریده و هیجانی
داد می زند که:

... آقا! آقا! در صحرا سرآب، کشت و کشتار شده، توی قلعه

محشری است، بازار بهم ریخته، کلب حسن و کلب تقی، خرمن پسر حاج
غلامعلی را غارت کرده اند. خانه مش ممدلی را آتش زده اند، به ناموس

حاجی صفر علی، تجاوز کرده‌اند، مزینان زیرورو شده یالاہ آقا! یالاہ! ...
پاشید تو بازار قیامت است، واویلاست، چه نشسته‌اید؟ یالا، آقا "ولایت
ما" از دست رفت!

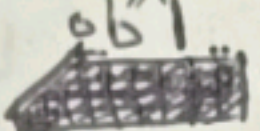
عموی من میگوید ما باهمان لباس زیر، وحشت‌زده زدیم به‌کوچه و
خودمان را رساندیم سر بازار...

دیدیم که ته بازار دوسه‌نفری بدیوار تکیه کرده‌اند، یکی چپق میکشد،
یکی آروق می‌زند و یکی هم چرتش گرفته، توی ده، پرنده پر نمی‌زد!
سرمان را برگردانیدیم تا بپرسیم که...؟ دیدیم قوچعلی نیست،
غیبش زده! رفت و...

و اما بچه‌ها، باباعلی که قوچعلی‌ها را - چه راست باشند و چه چپ
و چه قبل از انقلاب باشند یا بعد از انقلاب - خوب خوب می‌شناسد
ادامه می‌دهد:

(ولایت در زبان دهاتی‌ها یعنی مکان و خانه و مکان)

همه حرف من این است که: عمو جان ولایت^۱ ما سرجایش هست. در
بازار مزینان خبر تازه‌ای نشده. سراسیمه بیرون مزین.

همه این داد و قال‌های ناگهانی بخاطر این است که قوچعلی - که
از دوری تو و دائی حسین (تفرقه!) *  شده بود و کاسبی میکرد -
ناگهان تو و دائی حسین را کنار هم دیده (اتحاد) * و خطر را احساس
کرده است، هیاهو راه انداخته که شما را بکشاند به صحنه خطری
خلق الساعه - و دروغ - تا قضیه خروسها مطرح نشود.

بعد هم خواهی دید، ناگهان غیبتش می‌زند و مدتی سکوت می‌کند و
آب‌ها که از آسیاب افتاد و قضیه که فراموش شد برمی‌گردد و باز از سر
می‌گیرد. تا جوجه‌خروس‌های دیگری و غائله. ولایت دیگری.

عموجان، سراسیمه بیرون زن، برخیز و اول یقه همین قوچعلی را
بگیر و بگو اول پول خروس‌ها را رد کن، ثانیاً دوباره این طرفها پیدات
نشود، بعد همراه دائی حسین خواهیم رفت بیرون تا ببینیم خرمن چه
کسی آتش خورده و به "اهل بیت" کی اهانت شده و چه خطری "ولایت"
را تهدید می‌کند؟

چند سؤال ؟

۱ - آیا در انقلاب ما هم قوچعلی‌هائی هستند که جنگ زرگری راه بیندازند؟ آنها چه کارهائی می‌کنند؟

۲ - چه فرقی بین این قصه و قصهٔ چوپان دروغگو هست؟

۳ - چه فرقی بین جنگ‌های زرگری (جنگ های استحماری) و جنگ‌های واقعی هست ؟

۴ - یکی از حرف‌های باباعلی این است که : راه غلط را رفتن با غلط راه رفتن دوتا است . یعنی چه ؟

۵ - باباعلی می‌گفت : زندگی برادرانه جز در یک نظام برابرا نه امکان پذیر نیست . راست می‌گفت ؟

داستان قوچعلی ها تا زمانی که مردم آگاه نشوند ادامه دارد . . .

بها ۲۵ ریال

از این مجموعه منتشر شده:

۱- بابا علی بچه‌های مامی فهمند

۲- مارقین و قاسطین و نا کثین

۳- قوچعلی و جوجه خروسها

۴- سرود آفرینش

بزودی منتشر میشود

آزادی

فاطمه مجاهد

نیایش



انتشارات شریعی

مقابل دانشگاه تهران - بازارچه کتاب